

باسمه تعالی

املا آموزشی : درس ششم آرش کمان گیر

کلاس چهارم

نام و نام خانوادگی:

(از روی درس بخوان و سپس کتاب را ببند و حروف افتاده را با توجه به متن درس بنویس)

نبرد ، ولانی و خسته کننده شده بود و همه ، نگران بودند. پاه توران ، به فرماندهی
افرا.....یاب ، از رود جیحون گذشته بود. ایرانیان در برابر ورانیان پایداری می کردند اما
پیرو.....ی بر آنان ، بسیار مشکل بود. ایرانیان از پیروزی ناامید و از شکست اندو.....گین شده
بودند. روزگار به سختی می گذشت و چاره ای جز بردباری نبود. رانجام ، دو سپاه صمیم
گرفتند که آشتی کنند. تورانیان پیشنهاد کردند که پهلوانی ایرانی یری به سوی خاور پر.....اب
کند. هر جا که تیر فرود آید ، آنجا مر..... ایران و توران باشد. آرش با گام های بلند از کو..... بالا
رفت. وقتی به له ید ، در آنجا دست به دعا برداشت و با خدای خود مزمه کرد: «ای خدای
آ.....مان ها! ای آفریدگار کوه ها و دریاها! ای وانایی که به ما توانایی بخشیدی! مرا یاری کن تا
سر.....مین ایران را از دست دشمنان ر.....ا کنم.» آن گاه ، از بالای قلّه به دشت های سبز و رودهای
آبی نگریست. دای مردم از همه جا به گوش می رسید . آرش نام خدا را بر بان آورد و با
همه ی توان ، کمان را کشید. تیر همچون پرنده ای تیزبال ، پروا..... کرد. از بامداد تا نیم روز در
پرواز بود ؛ از کوه و درّه و دشت گذشت و در کنار رود جیحون ، بر.....نه ی درخت گردویی که در
جهان از آن ناورتر و بلندتر نبود ، نشست و آنجا مرز ایران و توران شد.

باسمه تعالی

املا آموزشی : درس پنجم رهایی از قفس

کلاس چهارم

نام و نام خانوادگی:

(درس را بخوان سپس کتاب را ببند و جاهای خالی را با توجه به متن درس بنویس)

روزی بود و روزگاری . در شهری ، بازرگانان بود که یک داشت

. طوطی زیبا و شیرین زبان بود . او هر روز با طوطی ، می گفت و

از..... لذّت می برد . بازرگان ، روزی..... گرفت به..... سفر

کند. او هر بار که به سفری می رفت ، برای دوستان و..... هدیه ای می آورد .

بازرگان ، طوطی خود را بسیار..... می داشت و در این فکر بود که برای او

هم..... گران بهایی بیاورد؛ اما نمی دانست چه بخرد که طوطی را خوشحال کند .او

هم..... داد که سلام و..... را به طوطیان هندوستان برساند. بازرگان ، پس از

چند شبانه روز به هندوستان رسید. در آنجا ، چشمش به از طوطیان افتاد. سلام و

پیغام طوطی اش را به آن ها داد. طوطی ها که پی درپی حرف می زدند و شادی می کردند ، با

شنیدن حرف های بازرگان..... ساکت ماندند. بازرگان ، چشمش به طوطی ها بود که

ناگهان دید یکی از آن ها به خود لرزید و از بالای درخت افتاد و مرد.

باسمه تعالی

املا آموزشی : درس هفتم مهمان شهر ما

کلاس چهارم

نام و نام خانوادگی:

(درس را بخوان سپس کتاب را ببند و املاي صحیح کلمات غلط را بنویس)

شادی و نشأت در چهره ی همه ی مردم شهر دیده می شد. بچه ها و جوان ترها بسیار خوشحال و

پرهیجان به نظر می آمدند. خلاصه ، هرچه به روز ورود آن مهمان مهربان نزدیک می شدیم ،

تپش قلب ها تند تر می شد. تمام کوچه ها و خیابان های شهر ، پاکیزه و آب و جارو شده بودند.

همه جا و همه چیز و همه کس به انتظار رسیدن این مهمان و تماشای رخثار ایشان بودند. شور و

نشاط و همه ی گنجشک ها را رها کردم و مشطاق و پر توان به سوی مدرسه ، پر کشیدم. اندک

اندک ، همه آمدن و با پوشش هماهنگ مدرسه در صف های منظم به طرف محلّ حضور آغا به راه

افتادیم و به سیل خروشان جمعیت پیوستیم. مثل این بود که خورشید این جمعیت طلوع کرده

است.